

آقای بهنود ! یکسویه نگر نباشیم

پیشاپیش بگویم :

دراین نوشته ، من ، " من " های بسیاری بکار خواهم برد ؛ نه ازاین رو که " بار " خودم را به سه مَن تیریزی برسانم ، بل از آنرو که تنها خالی کردنِ کله پوکی های منست و دیگرانی (آنسان که عادت دارند بگویند : ملت) را نیست پرداختنِ بهایِ چرندیاتم . حال اگر می خواهید به این " من " ها وزنه روان شناسانه بدهید ، خود دانید ...

دومین " پیشاپیش " را هم در اینجا بگویم : در لابه لای نوشته هایم ، نقل قول هایی از شما خواهم آورد و بلافاصله گوشه هایی از نوشتهء دردمندی (از خیلِ صدها ، هزاران ، میلیونها؟)

آیا می مماند چیزی یا چیزی برای " پیشاپیش " ها ؟ مثلاً این : وزنه تان را هرگز بیش از آنی که هستید (یا شاید بخواهید بنمایانید) ، نخواستم بدانم . گرفتم تان همچون روزنامه نگاری که از روی اجبار بدست آوردنِ نان (و شاید کمی بیش از دیگران) ، هم بارژیمِ سابق ساخت (و نمی گویم " پاخت ") و هم بارژیمِ کنونی - که ناگزیر بود . و تا آنجا که من می دانم ، نه دستش آغشته به خونی و نه بارِ خفتِ " لو " دادن ها را دارد . شاید " وسع " اش کم بود ، و اما به اندازهء وسع اش ، کم و بیش " پاک " مانده است . چه می خواهیم از او بیش از این ؟ بسیاری از " عربده کشان " ، به وقتِ امتحان ، " شلوار زرد پوش " شدند . از خودم می پرسم : " به وقتِ امتحان ، می توانستم هر آنچه او کرده است بکنم ؟ " و جوابی ندارم که از بسیاری از " گود " ها خارج بوده ام ...

به گمانم نوشته یتان تحت عنوانِ " کی از چه تبری بجوید " از بدترین و نا خلوصیِ قلب نوشته هایتان بود - واز این " ناخلوصی " ها کم نداشته اید ، اما این یک ...

آقای عزیز (اجازه دارم بگویم : " دوست عزیز " ؟) ، یک چندتا " پس پیشاپیش " در اینجا بیآورم و بعد بروم بر سر اصل قضیه :

- " من " انتقاد های بسیار دارم از تمام کسانی که بارژیمِ گذشته ، به نوعی ، همکاری کرده اند ، اما " نفرت " ندارم ؛

- " من " انتقادهای بسیار دارم از تمام کسانی که با رژیِمِ کنونی ، به نوعی ، همکاری کرده اند ، اما " نفرت " ندارم ؛

- اگرچه در جوانیم (وحتی در " میانسالی " ام سرودِ مرگ براین و آن ، همراه بادیگرانی ، سرداده ام ، اما خواستارِ مرگِ هیچ کس نیستم : نه از شاهان و نه از شیخان - تا چه برسد به " پادو " های آن و این؛

- اگر می خواهیم ، روز و روزگاری ، ایرانی متمدن و بدور از تمام وحشیگری ها بداریم ، باید دست از تمام انتقام خواهی برداریم - یعنی چه ؟ ؛

- یعنی : آموخته های ریز و درشت بر سرِ کارانِ " اسلامیون " کنونی برمی گردد به بیش از ۱۴۰۰ سال و یعنی : به دورانِ توحشِ کاملِ دربخشی از دنیایِ هیچ بوئی نبرده از " تمدنِ " محدودِ آن زمان - و

یعنی: در پایانِ قرنِ ۲۰ و آغازِ قرنِ ۲۱، هیچ حکومتی، با تمامِ جناح‌های وحشی‌اش، وحشتی این چنین به سراپایِ زندگی نیانداخته است. واز این چنین نتیجه می‌گیرم؛

– آنچنان جنایت روا داشته‌اند که می‌ترسم، می‌لرزم، در فردایِ رفتنِ شان آخوند کشی براه بیافتد، مسلمان کشی، پاسدار کشی، بسیج کشی و ... و ... و ...

– تنها راهِ دوریگزینی از انتقام، شاید، این باشد که بعد از رفتنِ ملایان، هیچ آخوندی کشته نشود، هیچ سری بر دار نرود، هیچ کثافتی شکنجه نشود، و هیچ حیوانی از آخوندها به زندان نرود؛

– ما ایرانیان، تاریخِ مان به ما نیاموخت که "مدارا"ئی در زندگی وجود دارد و همیشه آماده "حمله" ایم – حتی در زندگیِ شخصی و خصوصیِ مان همیشه مشتی گره کرده داریم؛

و؛

و؛

...

تمامِ اینها را گفتم تا بدانید که از تبارِ خونخواهان و همه را در "زباله‌ء تاریخ" اندازان نیستیم. می‌دانم که کسانی، در کسا وقت‌ها، چندچنانی می‌کنند نه چندان شایسته و پس آنگاه "نادم" که نه "شرمنده" از کرده‌هایشان و پوزش خواه. اما تمامِ کسانی از وابسته‌گانی از رژیمِ سابق و کنونی که شما نام بردید، هرگز پوزش نخواستند و گمان براین دارند که هرآنچه در آن "ورطه" ها کرده‌اند، درست بوده‌اند. برایِ من چنین انسان‌هائی فاقدِ ارزش‌اند – حتی اگر در زندان‌ها به پوسند!

xxx

گفته اید:

این قلم از سال‌های پیش با بضاعت اندک خود کوشیده است که تاریخ بی‌دروغ و بی‌تعصب معاصر ایران را رواج دهد، بی‌آن که ادعا داشته باشد که هر چه به دست آورده درست بوده و یا تلاشش موثر و مثمر بوده است اما می‌دانم که میلیم به کشف واقعیت بی‌تعصب بوده است. از همین رو به طور طبیعی نمی‌توانم از روشنگری در تاریخ و نقد بی‌تعصب، به ویژه از سوی آن‌ها که خود دست در کار بوده‌اند استقبال نکنم و به وجد نیایم.

و دردمندم می‌گوید:

از خودم می‌پرسم: "وجدان" در زبانِ ما چه معنایی دارد و چرا با وجودِ تمامِ این فجایع از فرهنگِ لغت حذف نمی‌شود؟

گفته اید:

اول آن که وقتی مثلا از کسانی مانند دانشجویان اشغال کننده سفارت آمریکا می‌خواهیم که اول برادری خود را با ابراز پشیمانی از کرده خود ثابت کنند، یا از کسی مانند اکبر گنجی طلب می‌کنیم که از پیشینه خود در همراهی با انقلاب اسلامی تبری بجوید و... از خود پرسیده‌ایم که فایده این کار کجاست، پس از آن که چنین اقراری صورت پذیرفت تازه می‌خواهیم چه کنیم. آیا از آن پس قرار است نظرات اعتراف کننده را به تمامی و چشم بسته قبول کنیم و وی را در فهرست منتخبان همیشگی خود

قرار دهیم یا ... در شرایط حاضر که برای افشاگران و روشنگران در ایران جز زندان و آزار و قرار گرفتن در سلول‌های انفرادی پاداشی در انتظار نیست این اعتراف‌ها به چه می‌ارزد.

دردمند می‌گوید :

... آخر چگونه از یاد ببرم هم کلاسی زیبا و جوانم را که با " حفظِ مرزبندی های سیاسی! " پشتِ یک نیمکت می نشستیم و چگونه این باصطلاح مرزبندی ها به هنگامِ شیطنت هایِ متداول در کلاسِ درس از میان می رفت و ما بودیم و بازیگوشیِ دورانِ درس و کتاب و معلم ... و هنگامی که از طرفِ دفترِ مدرسه او را احضار کردند ، ما چگونه به سرعت ، با رنگِ و روئیِ زرد و دستهایِ لرزان و تب دارِ مان به پاکسازیِ کیفِ رفیقمان می پرداختیم . چراکه خوب می دانستیم مرحلهء بعدی ، آمدنِ فراش است برای جمع آوریِ وسایلِ او . و... بعدها ... که سالی گذشت ، نامِ او را در میانِ اعدام شدگانِ سالِ ۶۷ یافتیم و اکنون که [...] ۳۸ ساله ام ، هرکجا و هر دم که [...] ۱۴ ، ۱۵ ساله می بینم ، در چهرهء او سیمایِ آن دوست را به مانند ۲۵ سالِ پیش مجسم می کنم و گریه ام می گیرد .
[...] ۱۴-۱۵-۱۶-۱۷ ... دمکرات ، کوموله ، پیکار ، فدائی ، مجاهد ، توده ای ، اقلیت ، ... اوین : اعدام ؛
گوهردشت : حلقِ آویز ؛
عادل آباد : اعدام

آقای بهنود ! نیآورم دیگر گفته هایتانرا که خواننده آنها را خواهد یافت در این نشانی :
http://politic.iran-emrooz.de/more.php?id=1360_0_11_0_M

آقای بهنود ! گمان براین ندارم که متعجب شده باشید که " ایران امروز " (این " شرمگینان " جناحِ راست " اکثریت ") بخشِ مهمی از صفحهء اصلی شان را به نوشته ء شما اختصاص داده اند که " تبری " جوئیِ تان رنگِ سفیدی می پاشاند به دیوارهایِ سیاهِ شان و حتم دارم که جناحِ " چپِ اکثریت " هم چنان خواهد - مگر آنکه نامه ام به دستِ شان برسد . و دنیا را چه دیده اید ، شاید هم " راهِ توده " ای ها (پیک نت) ، " امروز " ها و " رویداد " ها و ...

آقای بهنود ! تنها این را به خاطر بسپارید که اینان و دیگران (این باصطلاح " رهبران ") ، جانِ شان را برویِ کولِ شان گذاشتند و به خارجِ گریختند و هزاران و هزاران از بهترین جوانانِ مانرا گذاشتند در " طبقِ اخلاص " در اختیارِ وحشیانِ ترینِ وحشیانِ تاریخ (تمامِ جناح هایِ " جمهوریِ اسلامی ") ...

آقای بهنود ! نقلِ قولی از شاملو آورده اید به این صورت :
همه که شاملو نیستند که چنان کلمه در اختیار داشت که بعد از گذر از یک تجربه گفت: ما بد بودیم اما بدی نبودیم. و با همین چند کلمه هزار نکته ناگفته گفت.

و من می گویم : اینان بدی نبودند ، اما بد شدند ...

xxx

و تمام می کنم با گفته ها یِ دردمند :

گاه فریاد می زنم که : " آی ! شمائی که هنوز در کوچه و پس کوچه های بن بست افکارتان گم اید ! چگونه به یاد نمی آورید زمانی را که رهبری این جانهای عاشق را در دست داشتید ؟ با زندگی آنان چه کردید ؟ کجائید بچه ها با شمایم [...] و...و...] آیا روزی در گوشه ای از این جهان شما را خواهم دید ؟
چه بر سرتان آمد ؟

اعدام شدید ؟...

تواب شدید ؟...

بریده اید ؟...

زن و مردی متحول شده اید ؟ ویا

خودکشی ... خودسوزی تیمارستان ...

ای وای و وای و وای و وای ...

۲۳ آبان ۸۲ / ۱۴ نوامبر ۰۳

[از آنجائی که پنهانکار نیستم ؛ از آنجائی که از " ایران امروز " و " اخبار روز " نام آورده ام ، برای آنها هم می فرستم . و اگرچه می دانم که برای آنها " طاعون " ام و هرگز هیچ نوشته ای از من منتشر نخواهند کرد . تنها از روی ادب]



۰۱:۴۵ ۲۰۰۳، ۱۱، ۱۵

<http://www.roshangari.net/autosite/sitedata/20031115014538/20031115014538.html>

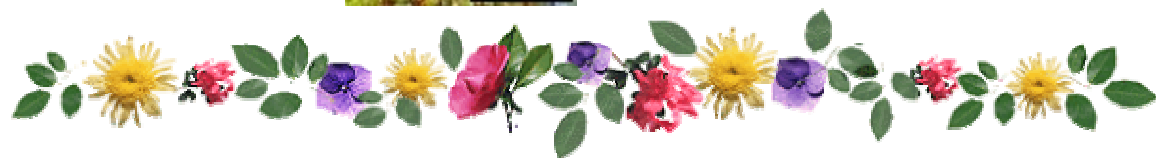
تارنمای "گلشن" را اگر نه هرروز (چرا که نه؟)، جتما یکبار در هفته باید "ورق" زد

در دنیایِ تارنمائی فارسی نویسی ، تارنمائی وجود دارد به نامِ " گلشن " (Golshan.com - بی ادعا ، پُرکار و بسیار قابلِ استفاده . غنی است و پَر بار - حتی اگر مرا هیچ به یک سیاق بودن با گرداننده گانش نباشد ؛ پیرامردی دارند سفت و سخت وفادار به " مصدق " و کسی کم و بیش معتقد به " مائو " و ...

... واما از همه گونه گوناگونه هایشان چه بگویم ! دارند تبدیل می شوند به نوعی " دائره المعارف " (همراه با محدودیت های فکری و خواستاری شان) . بهر حال ، دریائی از اطلاعات در آن خواهید یافت . اگر حتی مرا لعن کنند ، ناگزیرم از گفتنِ اینم که پَرکارند و خوب کار ؛ هرچه لعن و نفرت دارند برایم بفرستند ، اما از سویِ من تنها این : سپاس هایِ بسیار ، دوستان !

گسترده ترین " پیوند " ها را در آنها خواهید یافت ؛ نادر کتاب ها در آنها خواهید یافت ؛ از فرهنگ و ادب و سیاست و موسیقی و ... در آنها خواهید یافت ...

نمونه ای از کارهایِ شان :



تا ز ه های گلشن

پیوند ها نهاد ها
با مد ا د مبارزه اقتصادی و سیاسی در ایران
کتاب خوانی آموزش زبان و دبیره فارسی زبان ایرانیان
پیوند ها وب لاگ
پیوند ها شخصی
پیوند ها جبهه یا نهضت
محمد حسینی گزارش از کردار حزب سوسیال دمکرات آلمان
چه باید کرد؟ سخن روز
جنبش بابیه ملاهادی سبزواری
جنبش بابیه تجارت
مرتضی محیط فقر جهانی، به فقر کشاندن جهان و اثبات سرمایه
جنبش بابیه رهبری
جنبش بابیه آنچه دیگران گفته اند
با مد ا د تحصن و اعتماد در صنایع پتروشیمی
کتاب خوانی در پیرامون خرد احمد گسروی
برنامه تسلیحات اتمی ایران و سیاست ایران در پویش تاریخ خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه
کتاب خوانی دین و جهان احمد گسروی
جنبش بابیه پژوهش در مورد جنبش
Palestine Gallery - # 448 Palestine فلسطین به روایت تصویر Palestine
کتاب خوانی دولت و انقلاب ولادیمیر ایلچ لنین
کتاب خوانی انقلابی انقلابی و مرحله انقلاب ولادیمیر ایلچ لنین
محمد حسینی مکتوب ۱۲
کتاب خوانی مجموعه آثار منصور حکمت

کتاب خوانی • کاروان اسلام • صدای هدایت
Persian Gulf War In Picture جنگ بر وایت تصویر • خلیج فارس #379 ta 387
جنبش بابیه • آثار و اسناد مکتوب



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/Golshan.pdf>



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/Golshan.pdf>

گریه کن بر سرنوشت مان که «سیاستمدارانی» اینچنین (از چپ و راست) داریم!

در کجای این جهانی که هیچ مان به کلهء پوک نمی رود و بی تعارف بگویم که از احمق ترین احمقانییم - و من از اولین اش .

خفقان بگیرید ، خفقانِ مطلق ! ای « سیاستمدارانِ » چپ و راست که هیچِ تراوشیِ تان نیست از مغزِ علیلِ تان به جز از بلاهت و خفت !

در کجایِ مستراحِ «ایده نولوژیکی» آموخته اید آموخته هایِ تان که این چنین کورید، کرید، خنگ اید و خرید!

بادی به غبغبِ گندیده تان می اندازید و می گوئید : ؟؟؟آیا یا یا در در در در انتخابات
انتخابات انتخابات مجلس مجلس هفتم هفتم شرکت شرکت باید
باید باید کرد کرد یا یا نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه ...؟ چه احمقانه و سراسر احمق !

تمام دانسته های دانشگاهی و غیر دانشگاهی تان را بر «طبق اخلاص» (که خاک تان برسر!) می ریزید که مثلاً انسانهای «آگاه» اید و از «داده» ها و «اسناد»، «برآورد» ها و «گنجینه های اموخته های علمی» تان تراوشگرید! دانش تان اگر تنها بر کتاب است که خاک تان برسر! وزندگی هیچ تان نیاموخت؟! ای شمایانی که دیروز به عنوان «رهبر» و امروز با عجله به دنبال «مدرک» که تا خطاب تان کنند: «دکتر!» - که مبارک تان هرگز نباد! ("عقده گویانه" دارم می نویسم - مرا گمان براین نیست).

چگونه می توان چسبید بر « داده های علمی » وقتی که می بینیم :

– هزاران و هزارند کودکان خیابانی ؛

– هزاران و هزارند بیکاران ؛

– هزاران هزارند فاحشه (نمی روم به دنبال واژه های « علمی ») ؛

– هزاران هزارند معتادان ؛

– هزاران هزارند بی خانمان ؛

– ده ها و صدهایانند که همه چیز دارند ؛

– ده ها و صدهایانند که تمام یک ملت را به «غُل و زنجیر» کشیده اند ؛

... –

... –

ای احمق ترین و بی آبرو ترین نویسندگان ! ای کسانی که در « اتحاد جمهوری خواهان ؟ تان، پیشاپیش « صندلی های صدارتِ تان را تقسیم کرده اید ، به چسبید به « صندلی » هایتان، اما فرصت دهید که تمام این نظام برود (حتی اگر مجبور باشید چند سالی صبر کنید!)

به خوانید و بشنوید تمام نوشته ها ، پیام های « اصلاح طلبان » را . کورید و منگ ؟! تنها نگاه کنید به آخرین « پیام » مهدی کروی که به صراحت از « نجاتِ نظامِ » خانمان براندازِ ولایت سفیه اسلامی (در جواب به احمد شیرزاد) سخن می گوید . آیا خاتمی (و دیگر « علمدارانِ » اصلاح طلب) به جز این می گوید (و می گویند) ؟ اگر غیراین به گوئید که واقعا خرید !

-

آیا باید در انتخاب بین « الاغ علی » و « علی الاغ » شرکت کرد ؟

۵ آذر ۱۳۸۲ / ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/majles.html>

کوتاه سخنی درمورد "شعر/شعار" آقای "رویائی"

درابتدا "شعر/شعار" آقای رویائی

به نقل از : <http://www.ambigo.com/royai/actualite/nobel2003/>

را باهم بخوانیم . وبعد حرفک هائی دارم :

نوبل صلح ۲۰۰۳ : ضربه ای کور به لائیسیتته ی جهانی

ضربه ای موهن به لائیک های ایرانی

برچیده از سخنرانی یداله رویایی در فستیوال بین المللی شعر های دلبرگ، ۲۶ اکتبر
۲۰۰۳

خبر کوتاه بود:

رسانه ها همه می گفتند

که جایزه را امسال

به یک زن مسلمان دادند

خبر کوتاه بود

خلاصه بود خبر

خبر رسان ها همه خود را به خانه می رسانیدند

خلاصه را خبر را

چنان که باید جانانه می رسانیدند:

نماد صلح امسال

نماد یک زن اسلامی است

زن حجاب،

زن حجاب و زن موعظه برای حجاب

زن نماز

زن روزه

زن دعا برای دموکراسی

زنی که شیعه ی اسلامی را

عین حقوق بشر می داند

و آزادی ها را

- فردی یا اجتماعی، جنسی یا غیر جنسی، فرقی نمی کند -

برای او همه در اصل اسلامی بوده اند

و با کمی تأمل، در یک به قول او «قرائت تازه»

همه اسلامی هستند.

کسی پرسید:

- که جایزه را آیا

به هویت مذهبی زن دادند

یا به خود زن ؟

یعنی به یک مسلمان ایرانی ؟

و یا به یک زن ایرانی ؟

و یا به، خیلی ساده، یک ایرانی ؟

کس دیگر گفت :

– نه ! به هیچ کدام انگار.

حرف رسانه ها همه بر اینست:

که جایزه را

به « یک زن مسلمان ایرانی » اما « مبارز حقوق بشر » داده اند

ولی برنده خودش را، در روزنامه ها و رسانه ها، پیش از همه « مسلمان » می خواهد.

رسانه می رسانید

زن نیز با رسانه رساتر می شد، زن حقوق دان

زن حقوق زنان دان

که در حقوق اسلامی جائی برای حقوق بشر می بیند، ضمناً

جائی هم، برای حقوق زن

و در حقوق زن، البته، جائی برای زدن

جائی برای مبارزه، با سنگ، با سار

(حالا که سارهای پراکنده از درخت پریده اند)

جائی برای ضرب، جائی برای شتم، جائی برای ختم، و خاتمی

که به عقیده ی شیرین برای جایزه ی صلح

صالح تر از خود شیرین بود (۱)

صالح تر از زن، این ضعیفه ی زدنی

بل مرد

مرد عبا و دستار

شیخک مدنی.

حاشیه :

۱- به نقل از مصاحبه ی شیرین عبادی با نشریه ی «الرای العام» چاپ کویت

از اولین کسانی بودم که بعد از شنیدن خبر برنده شدن « شیرین عبادی » ، هلهله کردم ، پای کوفتم و شادی ها کردم و بلافاصله مطلبی فرستادم که یکی دوساعت بعد در " روشنگری " و " عصر نو " آمد . و هنوز که هنوز است از این موضع گیری شرمگین نیستم . گفته اند که جایزه را به " زنِ مسلمانی " داده اند که از " حقوق بشر " دفاع می کند . یعنی به زنی مسلمان در کشوری با قوانین اسلامی که برای حقوق بشر پیشیزی قائل نیست . این جایزه را به " اسلام " نداده اند : اگر زنی مسلمان در کشوری مسلمان از حقوق بشرش برخوردار بود ، پس چه نیاز به دادنِ جایزه ؟! با دادنِ این جایزه ، حکومتِ ددمنش و اسلامی را که دیگر آبرویی ندارد را بی آبرو تر کردند . این یکی از ثمراتِ این جایزه ...

می گوئیم که خواستار حکومتی لائیک ایم . بسیار خُب . آیا این معنی اش اینست که پیروانِ ادیان را باید پوزه بندی بندید و خفقان بگیرند و از حقوق دینی شان دفاع

نکنند و تظاهر به بی دینی کنند . وقتی که می گوئیم " لائیک " یعنی ادیان مسائلی خصوصی هستند و نباید در کرد و کردارهای حکومت تاثیر بگذارند و معتقدانش در چهارچوب قانون بهره مند از تمام حقوق انسانی .

می توانیم در ستیز با اسلام (و هر ادیان دیگری) باشیم - و من اولین اش ! اما حق ستیز با معتقدانش را نداریم . شیرین عبادی (یاهر زن و مرد مسلمان و متدین دیگری) آیا حق دفاع از حقوق انسانی اش و انسانهای دیگر (گیرم تنها متدین ها) را ندارد ؟

گمان براین ندارم که به این زودی ها از شر ادیان (این آفت ها که تیشه به ریشه همه چیز می زنند) ، خلاص شویم . آیا چاره خلاصی از بین بردن معتقدان ست : رعشه به اندام می اندازد !

آقای رویائی می فرمایند :

نماد صلح امسال ،

نماد یک زن اسلامی است .

زن حجاب و زن موعظه برای حجاب .

این دیگر بی مروتی تمام است ! شیرین عبادی ، اگرچه به نظر من باتوجه به نامداری جهانی شدنش می توانست همچون در خارج ، بی حجاب به ایران برود و بزرگترین ضربه را به این فلاکت و بلاهت رژیم زن ستیز بزند (و این رانوشتم و در تارنماها هم آمده است) و متاسفانه نکرد - که حق اش هست ، اما حامی و " موعظه گر " حجاب نیست . چرا اینهمه بی رحمی !

به عنوان یک ایرانی ، هرگز " چک سفید " امضاء نکرده ام و در اختیار خانم عبادی قرار نداده ام و هرگز هم نخواهم داد و حتی مخالفت کردم با کسانی که پیشنهاد نامزد رئیس جمهور شدن شان را می دادند (در " روشنگری " آمده است) . با بسیاری از موضع گیری هایشان (از جمله اینکه : " اسلام به حقوق بشر احترام می گذارد " . که حرف یاهو ای ست و... و... و...) . اما او را با اصطلاح سران " اصلاح طلب " یکی دانستن ، زیاده از حد زیاده روی است (که تا آنجا که من می دانم ، دست درجنایتی - چون آنان - ، نداشته است .

علیرغم بعضی از گفته ها و مصاحبه هایش ، هنوز زود است در موردِ او " قضاوتِ نهائی " را کرد . پیش از این کارهائی کرده است و امید که بعد از این هم بکند - هرچند " کارک " ها . به دین اش چه کار داریم !

۳ آذر ۸۲ / ۲۴ نوامبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/royai.html>



سه شنبه ۴ آذر ۱۳۸۲ - ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/azar/4/Roya.pdf>

۹۸۰ هزار نفریم

ماکسیم اِن دِبِ کا [۱] Maxime N'Debeka

برگردان : محمد ایل بیگی



۹۸۰۰۰۰ [۲] نفریم

۹۸۰۰۰۰ گرسنه

درهم شکسته

گیج و منگ

ما کارخانه ها هستیم
ما از جنگلها می آئیم
از روستاها
از کوچه ها
با سوزشی در گلو
با پیچاپیچی عضلاتِ معده
با حفره های ساده دلانه در چشم
واریس هائی در درازنای تن
و بازوانی سخت
و دستانی پینه بسته
و پاهائی کبابانه .

۹۸۰۰۰۰ نفریم

۹۸۰۰۰۰ کارگر

بیکاران

و چند دانشجو

که حقِ شان نیست به جز...

.. بخشی از زندگی



می آئیم ما ۹۸۰۰۰۰ نفرانه

وارد می شویم بی در زدن

و ظاهر می شوند ۲۰ هزار پیامبر [۳]

۲۰ هزار که معجزه ها می سازند

با مرسدسی زیرِ پا
تشنگی ، رفعِ تشنگی می کند
و گرسنگی ، شکم سیران می کند [۴]
انبارها انباشته
آویزان به زیرِ شکم
زیبا ، زیباترین معجزه !

اما ما خواهیم ساخت

معجزاتِ مانرا
و خواهیم ساخت
برایِ خودمان
معجزاتِ مان را .

تاریخِ برگردانی : ۲ آبان ۸۲ / ۲۴ اکتبر ۰۳

[۱] متولد ۱۹۴۴ در برازاویل (کنگو) . کارگر بودنش وامیداردش به مبارزاتِ سندیکائی . پس از آغشته شدن در " توطئه " ای ، در سال ۱۹۷۲ ، مجکوم به اعدام می شود و ماهها رادر زندان می گذراند و پس آنگاه ، " حبسِ خانگی " (یا به قولِ اسلامیان " حصرِ خانگی ") سرنوشت اش . نمایش نامه ها و اشعاری متعهدانه را منتشر می سازد .

[۲] ۹۸۰۰۰۰ کارگر و بیکار و دانشجو .

[۳] ۲۰۰۰۰ که فرمان می رانند .

[۴] که فروشنده گانِ اغذیه و اشربه اند - بهره وران از گرسنگی و تشنگی .

به فرانسه نگاه کنید به (وحتما در زبانهایِ دیگر خواهید یافت) :

[Les lendemains qui chantent : pi+iece en quatre actes N'...](#)

...quatre actes N'Debeka Maxime not available N'Debeka Maxime Les

lendemains qui chantent : pi+iece en quatre actes Tshiyembe ...

www.hot-lyrics-mall.com/N'Debeka-Maxime-Les-lendemains-qui-chantent-...

[J'ai vécu la traite des Noirs](#)

J'ai vécu la traite des noirs... Des textes ... siècle" et retravaillés avec

Maxime N 'Debeka dans le cadre ...

www.ac-orleans-tours.fr/lettres/coin_eleve/gvq/default.htm

[a suite Africaine : Théâtre, Musique, Contes, Musiques,...](#)

La Suite Africaine : Théâtre, Musique, Contes, Musiques, Lectures, Débat, ... la longue queue de **Maxime N'Débeka** Ariane de Caya ...

www.sangonet.com/.../TheatreBallet/la_suite_africaine-2003.html

[Oeuvres de Léopold CONGO-MBEMBA, poète africain, sur...](#)

...tradition engagée à la Maïkovski (**Maxime Ndebeka**) et la tradition ... par Tati-Loutard ou **N'Debeka**. [Avec] son premier recueil ...

www.gnammankou.com/congombemba-recueils.htm

[dedicaces](#)

Auteurs présents Laure Adler - Vincent Adoumié - Pierre Assouline - Gilbert ... Pierre Miquel - Michel Moracchini - **Maxime N 'Debeka** - Gérard Noiriel - François ...

www.rdv-histoire.com/cont_bl/salon/dedicac.html

[Untitled Document](#)

Présentation Présence mondiale Comité international Secrétariat international Délégations F. ... Ferdinand Mouangassa (1934-1974). **Maxime N'Debeka** (1944). Dominique Ngoie ...

www.presse-francophone.org/UIJPLF/uijplf_brazlitt%e9.htm

[autodafe.org - Cities of Asylum - membership](#)

the network the writers membership members key facts support ... Dongala, Sony Labou Tansi, **Maxime N'Debeka**....) On 15 March ...

www.autodafe.org/cities/event.htm

[lokossou](#)

Sommaire | Pyramide | Musique | Danse | Arts ... 1996. Le Président de **Maxime N 'debeka**, mise en scène ...

www.mediaspora.net/lokossou.htm

[autodafe.org - Event](#)

le réseau les écrivains adhésion membres chronologie nous soutenir ... Dongala, Sony Labou Tansi, **Maxime N'Debeka**....) en quelques pleins ...

www.autodafe.org/fr/cities/event.htm

[Untitled Document](#)

JANVIER 2003 Nouvelle Formule EDITORIAL "Droits-de-l'hommeisme ... avec l'écrivain congolais **Maxime N'Debeka** Prix EN EVEIL ...

www.amnesty.asso.fr/01_informer/13_chronique/0103/sommaire.htm

1 | [2](#) | [3](#) | [4](#) | [Suivant](#) »

Autres recherches : [Actualité](#) | [AOL Rencontres](#) | [Maxime N'Debeka :](#)
[recherchez sur eBay](#)

[Encyclopédie](#) | [Logithèque](#) | [Annuaire téléphonique](#)



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/M.N'Debeka.pdf>



یکشنبه ۴ آبان ۱۳۸۱ - ۲۶ اکتبر ۲۰۰۳

<http://www.asre-nou.net/1382/aban/4/M.N'Debeka.pdf>

ول معطلی کل ممدآقا!

یکی هم پیدا نمیشه تا به من بگه :

آخه مردِ حسابی! تو رو چه به حرفِ اینو اون؛ چرا اینقد به پروپاچهء دیگران می پیچی - که چی بشه؟ سرِ پیازی، ته پیازی؟ اصلن چیزی بارت میشه که اینهمه نق می زنی! اصلن به توچه که این، اینو گفت (یا میگه)، اون، اونو؟! شاید میخوان گازِ شکماشونو خالی کنن (یعنی یه گوزی بدرِ بدن!)، خُب، بدن! ترو سَنه نه؟

خیال می کنی که از کونِ آسمون هَلَفَتی اُفتادی این پائینا و هر ترکمونی که دلت بخواد می تونی بزنی! تویه خاک به سری، یهو به سرت زد که "معلمِ اخلاق" بشی؟ یا می خوای "واردِ بحث و جدل های علمی" بشی؟ نه سوادوشو داری ونه چنته شو... واقعن که ول معطلی!

بابا اینا از این را دارن نون و آب می خورن. جولون می دَن، قروقمیش میان، از در و دیوار بالا پائین میرن، خاله سوسکه می شن، عمو نوروز می شن، کاکا رستم می شن، ... کوفت می شن، کاری می شن تا سری توی سرهای رفقاشون، جون جونباشون، آب و نون تقسیم کناشون و ... در بیان :

امروز اینو می گن، فردا یه چیز دیگه و پس فردا برمی گردن به حرفای پس پریروزشون! خُب، اینجورین دیگه. تو که درسِ این بامبول بازیارو نخوندی؛ تو که نمی دونی که اینا یه روز باهم دعوا مرافه می کنن و فرداش همدیگرو ماچ و بوسه بارون می کنن و قُربون صدقهء همدیگه می رن و هیچوقتیم بیگونه هارو توشون را نمی دَن و تا یکی مَثِ تو فضولی بکنه، فوری همه شون جمع می شن و بیچارش می کنن و بی آبرو؛ تو که ول معطلی از همه جا و دارودسته ای نداری، خُب بگو چرا بهشون هی می پری؟ خُب، بگو! کورخوندی! اینا جانورن؛ اینا آدم خورن؛ اینا خونتو به باد می دَن مردیکه! پالان به دوش!

می گی که دارن چرت و پرت می گن ؛ سرِ جَوونا کُلا می زارن ؛ دروغ باروشون می کنن ؛ این کارارو کردن ، اون کارارو کردن و حالا با پَرروئی می گن ، نخیر ما نبودیم ! خُب بگن ؛ خُب سرِ جَوونا کُلا بذارن - مگه سرِ تو نداشتن؟! خُب سرِ خلیا گذاشتن؟! گذاشتن که گذاشتن ! خوب کردن ! باز می کنن و باز می کنن و باز ...

از دستِ تویه یه لا پیرنی چی برمیاد ؟ نه دیگه ، بگو ! یا خرابت می کنن و یا یه کاری می کنن که چرت و پرتاتو هیشکی نخونه . همه چیز دارن : هم آدمشو دارن ، هم تشکیلاتشو و هم تا دلت بخواد روزنومه و مجله و کتابفروشی ، سایتو پایت ... هرچی دلت بخواد !

تا وقتی ازاون نوع " معقولاتی " که اونا می خان بگی ، یه ذره بهت میدون میدن که خیال کنی که آدمی ، اما اگه از " نامعقولات " بگی ، بیچارت می کنن ، دمار از روزگارت درمی آرن ، خارو ذلیلت می کنن ، جسدِ پدرت و مادرت را از گور بیرون می آرن و جلویِ چشمت ، اوستخوناشونو زیر پا خُرد و خاکشیر می کُئن ... چی خیال کردی !

حالا که پَشتِ میدونن اینطورین ، وا به آنروز که بیان تویه میدون ! مگه همینا نبودن که مَجیزِ الاغِ آخوندارو می خوندن ! مگه بابا کرم و چاچا و سالسا براشون نرقصیدن ! مگه تویه سرماهایِ یه لا پیرهنی نزدن که نق می زدیم : " اینکارارو نکنید ، روزگارومون یه سره سیا میشه ! ... خُب ، ما به جهنم ! خودتونم به هچل مییفتید... "

یه عده می گن : " امروز ، فقط اتحاد ! " ، اونایِ دیگه می گن : " گذشته هارو فراموش کُنیم ، امروز فقط بتوییم به رژیم ! " . بابا ، ما اهلش نیستیم ! دز زمانِ شاه حنجرومون پاره می کردیم : " یا خلاق ، خوبست خلاصی از شرِ رژیم شاه ، اما به دامِ آخوندهایِ بدتر از شاه نیفتید ! " اون زمونا می گفتیم که مبارزه دوسویه ست (هم برعلیه اونائی که سرِ کارن وهم برعلیه بعضی ازاینائی که " مارمولکن " و سفت وسخت خیزبرداشتن برای به قدرت رسیدن ...

امروزم همینو می گیم : هم به اونا باید لجر گفت وهم به اینا که از اونا بودن و فقط یه چیز می
خان : قدرت !

۱۱ آذر ۸۲ / ۲ دسامبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/mamadagha.html>

آقای خاتمی هرچه دلش می خواهد " زیر " بزند ، تنها یک راه حل : برچیدنِ تمامِ "نظام" !

هیچ " نظامی " به خودی خود از بین نمی رود ؛ باید هل اش داد - یا " مسالمتانه " یا به "خشونت". کم دیده شده است که یک نظام رو به پایان ، خود را " مسالمتانه " کنار بکشد ؛ آنان به خون ریختن عادت دارند و تا آخرین لحظه یا خون میریزند و یا خون خود. از وحشتناکترین این نظام ها ، " جمهوری اسلامی " ست - که شروعش با خون بود و پایش هم ... دریغا ، دریغا!

باور کنید که تمام آرزوی مان ست که " اینان " با " صلح و صفا " بروند و خونی از دماغ احدی ریخته نشود . اما " آنان " این نمی خواهند که می دانند این آخرین شانس شان است : دیگر هرگز به قدرت باز نخواهند گشت ؛ پس تا هستند ، کیف دنیا را بکنند !... و برای این حاضرند: هم با خدایان دروغین شان بسازند و هم باهر نوع شیطان . اصل ونسب و پرنسب ندارند . برای روی کار ماندن ، دیروز حاضر بودند که خاتمی روی " کار " بیآید و فردا حجابیان و گنجی و سحابی و یزدی و نگهدار و حتی کیانوری - اگر که زنده بود : حیف !

به خوانیم بخش هائی از " گهربار " های " آقای باصطلاح رئیس جمهور " که به گوزم بیشتر احترام می گذارم تا او :

برگزاری انتخابات آزاد [ریدم به این " آزادی " ها] به معنای هرج و مرج نیست،

تمامی کسانی که به اصل نظام [سراسر ننگ و خون]، تمامیت ارضی و منافع ملی مومن هستند و به عمل در چارچوب قانون اساسی [سراسر خواری] پایبندند، بتوانند به عنوان داوطلب در انتخاب شرکت کنند.

اگر مردم نیابند ممکن است گروه ها باندها و افرادی بیابند که نگذارند مجلس نماینده ی وجدان عمومی باشد [به غیر اینست اکنون ؟]

رئیس جمهور با تاکید بر نمایندگی مجلس از سوی همه ی گرایشهای قانونی تاکید کرد که " مجلس در راس امور است "، یک تعارف نیست. [زرشک ! گوزت میآد بنداز !]

حجت‌اللاغ والاغین ادامه دادند: از افتخارات نظام ما بعد از انقلاب این است که اساس کار را بر مبنای مردم نهاد و انتخابات را مهم‌ترین کانال استقرار قدرت دانست؛ به طوری که همه‌ی اجزای نظام، مستقیم یا غیرمستقیم، مبتنی بر رای مردم باشد و مردم بازخواست‌کننده‌ی قدرت باشند.

خاتمی تصریح کرد: با وجود همه‌ی سم‌پاشی‌های ظالمانه علیه ایران، در متن وجدان عمومی دنیا، ایران همچنان مسیر استوار دموکراسی را طی می‌کند و در مقایسه با بسیاری از کشورهای مورد تایید غرب، در این زمینه پیشرفته‌تر است. [نترس! یکبار دیگر گوز را بنداز!]

وی گفت: در مجموع، مسیر، مسیر درستی است و دستاوردهای بزرگی نیز تاکنون به دنبال داشته است. [بازم بنداز، نترس!]

رئیس‌جمهور مجلس را یک قدرت منتشر دانست که در یکجا متمرکز نشده است و افزود: وقتی قدرت، منتشر شد امکان دیکتاتوری از بین می‌رود، البته تمرکز برای پیشبرد امور لازم است ولی مهم این است که یک قدرت منتشر وجود دارد که بر قدرت متمرکز نظارت می‌کند و این دقیقاً همان تفاوت نظام‌های دموکراتیک با نظام‌های دیکتاتور است. [بازم حیفت می‌آد بندازی؟ بابا، بنداز!]

خُب! مَث اینکِه زیاده از حد "انداخته" اید، پس مابقی را نمی‌آورم. اگر خیلی علاقه دارید بدانید (یا "بندازید")، از جمله رجوع کنید به این:



<http://asre-nou.net/1382/azar/11/m-khatami.html>

۱۲ آذر ۸۲ / ۰۳ دسامبر ۰۳



<http://www.roshangari.net/archive/ilbeygi/khatami.html>